

بازگشت از آخرین دالان تاریک دنیا



لیلا جان قربان



شهر بانو

۲۹ فروردین ۱۴۰۱
۱۶ رجب ۱۴۴۴ شماره ۲۳۶۵

شاید کمی هیجان‌انگیز باشد بخواهی پا در خانه‌ای بگذاری که زمانی در آن زندگی می‌کنند که تا آخر دنیا رفته و خیلی از سختی‌ها و مشکلات را تجربه کرده‌اند. شاید مشکلات آن‌ها را فقط و فقط در فیلم‌ها و به ندرت از قاب تلویزیون دیده و خودمان هیچ وقت با آن‌ها روبه‌رو نبوده باشیم، تلخی‌هایی از جنس کارتن خوابی و گاهی سرفت. باید زن باشی تا اندوهشان را عمیق درک کنی. آن‌ها تنها نمی‌مانند و نقطه امیدی مانند چراغ فانوس‌های دریایی در قعر ناامیدی می‌درخشند، چراغی که راهی است برای دوباره بودن و دوباره به دست آوردن و دوباره زندگی کردن. محبوبه، بتول و فرشته همیشه به دنبال نشانه امید بودند محبوبه، بتول و فرشته زمانی هستند که به قول خودشان از ته دنیا برگشته و در سال‌های درگیری با اعتیاد که خودشان به آن دوران تخریب می‌گویند، خیلی چیزها را تجربه کرده‌اند. گفتن این تجربه‌ها برای خودشان هم سخت و تلخ است ولی می‌گویند چون دیگر قرار نیست به آن‌ها نزدیک به دو سال است که مواد مخدر را کنار گذاشته‌اند. شش ماه است که با هم در یک خانه زندگی می‌کنند. قبل از این، در کمپ ترک اعتیاد اکبرآباد بوده‌اند و حالا به واسطه حمایت‌هایی که از آن‌ها شده است، خانه‌ای را در انتهای بولوار توس با ماهی یک میلیون تومان اجاره کرده‌اند. تعدادشان هشت نفر است و محبوبه خانم هم با همسرش در این خانه دوطبقه زندگی می‌کند. یک طبقه دست محبوبه و شوهرش است و یک طبقه دست چند خانم دیگری که از دنیای تاریک اعتیاد بازگشته‌اند. امروز که برای مصاحبه به خانه آن‌ها آمده‌ام، فقط سه نفر حضور دارند و خانم‌های دیگر برای کار بیرون رفته‌اند. کار آن‌ها هرس کردن گل و گیاه در سطح شهر و به صورت دوره‌ای است. گاهی هم در کارخانه‌های مختلف کار می‌کنند ولی همین موقعیت هم دائمی نیست.

اعتیاد دارد و الان در کمپ است. شیشه مصرف می‌کند. مادرم هم الان که شصت‌ساله است متادون مصرف می‌کند. این وضعیت ما برای برادر کوچک‌ترم درس عبرت شد. از خانواده ما فقط اوست که سمت اعتیاد نرفته است. گفت همین که شما درگیر مواد هستید بس است. شوهرم راه اعتیاد را از من یاد گرفت ولی وقتی من نبودم و خانه مادرم بودم، مصرف مواد را با شیشه شروع کرده بود. البته او چهار سال بیشتر درگیر اعتیاد نبود.

می‌شود که به سمت آن کشیده شود. «مصرف مواد را بعد از ازدواج شروع کردم. مادرم برایم مواد تهیه می‌کرد. می‌خواست سختی نکشم. تقریباً از بیست‌وسه سالگی مواد مصرف کردم. انگار خوشی به من نیامده بود. شوهرم در کارخانه کار می‌کرد و شرایط خوبی داشتیم ولی من سمت مواد رفتم و هشت سال پنهان از شوهرم مواد مصرف می‌کردم. شوهرم مواد ندیده بود و نمی‌شناخت. اگر هم مواد را می‌دید، می‌گفتم مال مادرم یا برادرم است. برادر بزرگم هم

از ۲۳ سالگی مصرف‌کننده شدم

محبوبه خانم متولد ۱۳۶۳ است. او و همسرش هردو از کمپ برگشته‌اند. محبوبه سال‌ها درگیر اعتیاد بوده است. «سه ساله بودم که پدرم فوت کرد. مادرم برای تأمین مخارج زندگی کار می‌کرد. من هم از وقتی یادم می‌آید مثل یک مرد سرکار می‌رفتم و خرج زندگی را درمی‌آوردم. بعضی وقت‌ها برای سیب جمع کردن به باغ می‌رفتم. ۱۳ سال هم در کارخانه چای برای بسته‌بندی کار

می‌کردم. هیچ وقت یادم نمی‌آید که روحیاتی زنانه داشته و مثل یک زن زندگی کرده باشم. یعنی اصلاً شرایط این‌گونه زندگی کردن را نداشتیم. مثل یک مرد باید کار می‌کردم و روحیاتم مثل یک مرد شده بود، اما اینکه سراغ مواد رفتم به خاطر مادرم بود. مادرم مواد مصرف می‌کرد و من دیده بودم. «محبوبه هرگز درس نخوانده است. او مصرف مواد مخدر را در خانه پدری دیده است. همین زمینه‌ای



هشت سال است دخترم رانده‌ام

از همان ابتدا به سمت مواد پرخطر و خانمان‌سوز می‌رود بدون اینکه به عواقبش فکر کند. «کریستال می‌کشیدم. آن زمان هنوز بچه نداشتم. الان دخترم دوازده ساله و پسرم چهار ساله است. نزدیک هشت سال است دخترم را ندیده‌ام. پسرم را هم از همان لحظه تولد دیگر ندیدم. شبی که دردم شروع شد، در یک مغازه دوازده‌متری بودم و هیچ کس پیشم نبود. مادرم سرکار بود و از شوهرم هیچ خبری نداشتم. از شدت درد تا صبح در مغازه راه می‌رفتم. صبح در خانه صاحب‌خانه رازم که من را بیمارستان ببرند. اگر بگویم مواد ما را به صفر رساند دروغ نگفته‌ام. بعد از اینکه من و شوهرم هردو درگیر شدیم، پدر شوهرم پول رهن خانه را گرفت و آواره شدیم. در آن مدت، حتی در خرابه‌ها و گودال‌ها خوابیدم و کارتن‌خوابی کردم. تنها کاری که نکردم دزدی و تن‌فروشی بود. خیلی‌ها برای مواد این کارها را می‌کنند ولی من فقط از خانواده‌ام دزدی کرده‌ام و از جیب شوهرم پول برداشته‌ام.»

آرزو دارم فرزندانم را ببینم

محبوبه به دلیل اعتیاد، خیلی چیزها را در زندگی از دست می‌دهد اما آنچه بیش از همه در دلش حسرت ایجاد می‌کند ندیدن فرزندان است. «تنها آرزویم دیدن فرزندانم است. از وقتی بچه‌هایم را از من گرفته‌اند، از ته دل نخندیده‌ام. دخترم تا سه سالگی پیشم بود. از آن به بعد دیگر او را ندیده‌ام. پسر هم همان ۱۰ روزی که بیمارستان بودم پیشم بود و دیگر او را هم ندیده‌ام. چند باری خواستم بچه‌ها را ببینم ولی نمی‌گذارند. شوهرم که اصلاً پسرش را ندیده است و الان یکی از غصه‌هایش همین است. بچه‌ها الان پیش عمه‌شان هستند. مصرف باعث شد هم دخترم هم پسر را از من بگیرند.»

با همه فراز و نشیب‌های که پشت سر گذاشته است، بعد از ترک اعتیاد، به تنها چیزی که فکر می‌کند بازگشت فرزندان است. «با خودم فکر می‌کنم شرایط را کمی بهتر کنیم و خانه بگیریم، بعد بچه‌ها را برگردانیم. به بچه‌هایم بدی نکرده‌ام ولی نمی‌دانم می‌خواهند یا من زندگی‌کننده‌ام یا نه چون نمی‌دانم درباره من به آن‌ها چه گفته‌اند.»

ضایعات جمع می‌کردم

مصرف مواد او را از خانه به خیابان می‌کشاند و آوارگی بخشی از زندگی‌اش می‌شود. «ضایعات جمع می‌کردم. شاید اگر مرد بالای سرم نبود، به خیلی راه‌های دیگر هم کشیده می‌شدم. وقتی حالت خراب است، به هیچ چیز نگاه نمی‌کنی. گاهی تاروی ۵۰۰ هزار تومان هم جنس مصرف می‌کردم. هر قدر پول دستم می‌آمد مواد می‌خریدم و مصرف می‌کردم. بدن که عادت کند، مدام می‌خواهی که مصرف کنی. تنها چیزی که حالمان را خوب می‌کرد همین بود. قبل از اعتیاد هم واقعا تجربه‌ای نداشتم برای اینکه تفریح دیگری پیدا کنیم. بلد نبودم برای خودم تفریح پیدا کنیم. در خانه‌ای بزرگ نشدیم که چیزی یاد بگیریم.»

او هم مثل خیلی از افرادی که مصرف مواد را شروع می‌کنند با این خیال که به مواد وابسته نمی‌شود سراغ آن می‌رود. «فکر می‌کردم من معتاد نمی‌شوم. با خودم می‌گفتم من هرگز معتاد نمی‌شوم. سرم زیر برف بود و متوجه نمی‌شدم. وقتی فهمیدم که درگیر شده بودم. اوایل هفته‌ای و ماهی یک بار بود و اگر مصرف نمی‌کردم اتفاقی نمی‌افتاد ولی کم‌کم وابسته شدم. وقتی درد سراغم می‌آمد، دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم. درد عجیبی دارد که از همه چیز و همه کس حتی از بچه‌ات بیزار می‌شوی. هیچ چیز را نمی‌توانی تحمل کنی.»

شاید نقطه قوت زندگی محبوبه علاقه او و همسرش به یکدیگر است که با وجود سال‌ها اعتیاد در کنار هم می‌مانند. «ما عاشق هم بودیم. دوسال برای به دست آوردن هم صبر کردیم. خانواده‌اش مخالف بودند ولی بالاخره ازدواج کردیم. اما زندگی نکردیم و مواد همه چیز را از ما گرفت. در اوج زندگی بودم که مواد را شروع کردم و هیچ چیز از زندگی نفهمیدم.»

باید زندگی را بسازیم

او دلیل بازگشت به زندگی پاک را خستگی بیش از اندازه از مصرف مواد می‌داند و به روزهایی فکر می‌کند که زندگی را دوباره بسازد. «من و شوهرم دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتیم و به آخرش رسیده بودیم. کاری نبود که نکرده باشیم و از زندگی‌ای که داشتیم خسته شده بودیم. می‌خواستیم این وضعیت را تمام کنیم ولی از کمپ‌های ترک اعتیاد می‌ترسیدیم. می‌گفتند اذیت می‌کنند، آدم را توی

آب سرد می‌اندازند و کتک می‌زنند. این سال‌ها من یک بار برای ترک اقدام کرده و کمپ خصوصی ترک اعتیاد رفته بودم. ۱۵ روز هم آنجا بودم ولی همین که برگشتم خانه، از بس درد داشتم، دوباره شروع کردم. درست ترک نمی‌داند ولی در کمپ اکبرآباد اصولی کار کردند. شرایط کار کردن را برای ما فراهم کردند و با پول خودمان خانه اجاره کردیم. برای ما شرایطی ایجاد کردند که دوباره به پاتوق برنگردیم ولی قبلاً این شرایط نبود. بعد از سه ماه که از کمپ آزاد می‌شدیم، جز همان پاتوق،

جایی برای رفتن نداشتیم. این بار به ما انگیزه دادند. گفتند اگر می‌خواهید سرکار بروید، مصرف متادون را هم باید کنار بگذارید. با اینکه سخت بود و من ۲۰ شب خواب نداشتم، چون دنبال کار بودم، همان را هم ترک کردم. الان هم بعد از اینکه پاک شده‌ام تنها دغدغه‌ای که دارم همین کار و کسب درآمد است. کار موقتی هرس کردن گل و گیاه در سطح شهر، همیشگی نیست و ما برای تأمین هزینه‌های زندگی دچار مشکل می‌شویم. اگر همین مشکل حل شود، لطف بزرگی به ما شده است.»

